

تا دست از دنیا کوتاه نشده همتی به کمر زن!

... ای عزیز! اکنون تا حجابهای غلیظ طبیعت نور فطرت را بکلی زائل نکرده، و کدورت‌های معاصی صفاى باطنی قلب را بکلی نبرده، و دستت از دار دنیا - که مزرعه آخرت است، و انسان در آن می‌تواند جبران هر نقصی و غفران هر ذنبی کند- کوتاه نشده، دامن همتی به کمر زن و دری از سعادت به روی خود باز کن.

[امام خمینی ، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۸۵.]

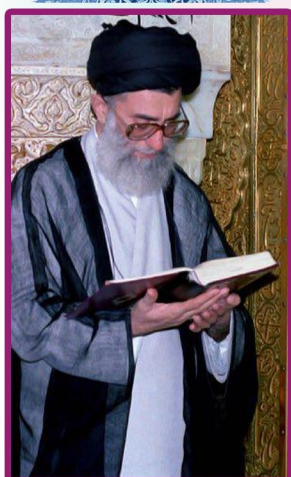


ارزشمند ترین و کم ارزش ترین!

قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ... وَ أَكْثَرُوا النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحُسُودِ وَ أَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةَ الْبَخِيلِ.

وَ أَكْثَرُوا النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا [ارزشمندترین مردم کسی است که علم بیشتر داشته باشد] اینجا اهمیت علم را بیان می‌کند؛ البته این به معنای نادیده گرفتن ارزش تقوا و عمل و این چیزها نیست؛ در فرض تساوی افراد از جهت تقوا یا از جهت عمل یا از جهت اخلاقی دیگر، آن وقت آن کسی ارزشش بالاتر است که دانش بیشتری دارد. وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا [کم ارزشترین مردم کسی است که دانش کمتر داشته باشد] هیچ بیانی برای ارزش‌گذاری بر روی دانش به این وضوح و به این روشنی نیست. نظر اسلام این است. جامعه‌ی عالم را اسلام می‌پسندد. همت اسلام و احکام اسلامی و نظام اسلامی در هر دوره‌ای بر تربیت عالمان و انسان‌های عالم و دانشمند گماشته شده است. وَ أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحُسُودِ [از میان مردم، حسود، در زندگی از همه کم‌تر لذت می‌برد] از زندگی لذت نمی‌برد - از لذات معمولی زندگی- به خاطر حسد؛ در درون او یک موربانه‌ای وجود دارد که پایه‌های راحت و تمتع او را می‌پوساند و پوک می‌کند و خراب می‌کند؛ تقصیر کسی هم نیست، مربوط به خودش است. باید با حسد در درون خود مبارزه کنیم. وَ أَقَلُّ النَّاسِ رَاحَةَ الْبَخِيلِ [از میان مردم، بخیل در زندگی، از همه، کم‌تر آسایش دارد] آن کسی که چیزی دارد و بخل می‌ورزد نسبت به مال خود، آن‌چنان دلبسته است که دائم در حال نگرانی و دغدغه است، نبادا کم بشود، نبادا بخورند، نبادا ببرند، نبادا ضایع بشود، این دیگر آسایش ندارد.

[روایت از الامالی شیخ صدوق، صفحه ۷۳ / شرح حدیث از امام خامنه ای در مقدمه درس خارج]



آیینه شو، جمال پری طلعتان طلب!

مرحوم "آیت الله سید شهاب الدین مرعشی" نقل می‌کنند : در نجف نزد عالمی بزرگوار ، به طور خصوصی درس می‌خواندم. آن عالم بسیار مهذب و مورد احترام همگان بود، و از کثرت علاقه به امام زمان(عج) در افواه اهل نجف از منتظران ظهور محسوب می‌شد. روزی برای فراگیری درس به محضرشان رفتم، دیدم گریه می‌کند و بسیار پریشان است. علت آن را پرسیدم، فرمود: شب گذشته در عالم رؤیا امتحان شدم، ولی از امتحان بیرون نیامدم، در خواب به من گفته شد که آقا ظهور کرده اند و در وادی السلام نجف مردم با او بیعت می‌نمایند، به مجرد شنیدن این موضوع از جا حرکت کردم و به عجله وارد خیابان شدم. دیدم غوغایی از جمعیت است و همه با سرعت هر چه بیشتر به سوی وادی السلام می‌روند، هر کس به فکر این است که زودتر خود را به امام برساند و با جنابش بیعت کند. دیدم عشق دیدار امام، مردم را چنان از خود بی خود ساخته که کسی را با کسی کاری نیست و آنها که تا دیروز به من عشق می‌ورزیدند دیگر به من اعتنا نمی‌کنند، بلکه با لحنی تند می‌گویند: آقا کنار رو و مانع راه ما نباش . کوتاه سخن آنکه احساس کردم ظهور امام بازارم را کساد کرده است، از همانجا نقشه کشیدم که در ملاقات با امام ایشان را محترمانه از ظهورش منصرف سازم. بعد از آنکه با هزار سختی به خدمتش رسیدم، عرض کردم: فدایت شوم! خودتان را به زحمت انداختید، ما کارها را ساماندهی می‌کردیم، نیازی نبود که خود را گرفتار سازید و زحمات طاقت فرسای رهبری را به عهده بگیرید. بعد از چند جمله از این نوع گفتارها، یک مرتبه از خواب بیدار شدم و فهمیدم که هنوز لیاقت حضرتش را ندارم.

آیینه شو، جمال پری طلعتان طلب / جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب

[جبرائیل حاجی زاده ، کرامات و حکایات عاشقان خدا ، جلد سوم ، چاپ اول ، ۱۳۹۰، انتشارات حریم علم ، ص ۷۷ تا ۷۹]